

امکاناتِ تئوریک پدیدارشناسی در فهم سیاست خارجی؛ با نگاهی به سیاست خارجی ج.ا. ایران

سید محسن آل‌غفور^۱ - فرشاد رومی^۲ - احسان کاظمی^۳

دریافت: ۱۳۹۶/۵/۱۹ - پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۱۱

چکیده

هدف از این مقاله ارائه چهارچوبی تئوریک برای فهم سیاست خارجی کشورها (ایران) است. روشی که نگارندگان به واسطه آن در پی فهم و چگونگی ساختار سیاست‌های خارجی کشورها هستند، «روش پدیدارشناسی» می‌باشد. این نوشتار قصد دارد به این پرسش پاسخ دهد که؛ «بر اساس رویکرد پدیدارشناسی؛ منطق حاکم بر سیاست خارجی دولت‌ها، چگونه قابل درک می‌شود و چگونه شکل می‌گیرد؟». فرضیه پژوهش بر این مبناست که «پدیدارشناسی با تعلیق و اپوخته روایت‌های مسلط و آغشته به «قصیدت» از سیاست خارجی، می‌تواند در فهم ما از سیاست خارجی کشورها یاری‌رسان باشد. به بیان دیگر پدیدارشناسی از مفاهیم علمی که برای درک پدیدارهای سیاسی بر ساخته می‌شوند، گذر می‌کند و با خود «واقعیت» و «هستی» پدیدارها مواجه می‌شود. نتیجه مقاله از این قرار است که روش پدیدارشناسی علاوه بر دارا بودن مزایای سایر رویکردها و روش‌شناسی‌های رایج در فهم سیاست خارجی، می‌تواند ابزارها و مفاهیم تحلیلی متفاوتی از قبیل «اگو استعلایی»، «زیست جهان» و «بین‌الذهانیت» برای فهم سیاست خارجی کشورها در اختیار ما قرار دهد. در کنار این مفاهیم، پدیدارشناسی از عنصر مهم «قدرت» غافل نیست و به نقش آن در چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی دولت‌ها نظر نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی: پدیدارشناسی، زیست جهان، آگاهی، سیاست خارجی، ایران

aleghafur@gmail.com

farshadroomi@gmail.com

e.kazemi.p@gmail.com

۱. استادیار علوم سیاسی دانشگاه شهید چمران اهواز

۲. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه شهید چمران اهواز

۳. استادیار علوم سیاسی دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول)

مقدمه

در عرصه سیاست جهانی کشورهایی قرار دارند که به مثابه سوژه‌های سیاسی فعال در یک اجتماع سیاسی، اقدام به کنش‌گری و رفتارهای متفاوت در برخورد با یکدیگر دارند. منطق حاکم بر رفتار و کنش این سوژه‌ها و بازیگران سیاست جهانی همواره اهمیت داشته که به چه روشی است؛ به بیان دیگر بنیادهای معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی حاکم بر رفتار این سوژه‌های سیاسی چیست؟ برای دستیابی به درکی از رفتار کشورها در سیاست جهانی نظریه‌های متفاوت و متضادی هستند که هر کدام از منظر و بنیادهایی متفاوت به تحلیل رفتارها و کنشگری کشورها در سیاست جهانی پرداخته‌اند.

همه نظریه‌های رایج که به توضیح و تبیین سیاست خارجی کشورها می‌پردازند، با وجود تفاوت‌های روش‌شناختی، معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی که با یکدیگر دارند در یک وجه مشترک هستند و آن هم اینکه همه این نظریه‌ها درصدد هستند تا به تعیین و ترسیم «مرزهای کنش» در کشورها بپردازند. به عنوان مثال: لیبرالیسم در فهم سیاست خارجی و کنشگری کشورها در سیاست جهانی اولویت را به «اقتصاد سیاسی» و استراتژی دولت‌ها می‌دهد و کنشگری دولت‌ها در سیاست خارجی را بر این اساس توضیح می‌دهد (گریفیتس، ۱۳۹۱: ۷۷). نظریه‌های رئالیستی ماهیت کنشگری یک کشور را بر اساس «منطق قدرت» ترسیم می‌کنند، اصالت را به قدرت می‌دهند و حوزه روابط بین‌الملل را به شکلی از «سیاست قدرت» تعریف می‌کنند (گریفیتس و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۵). این در حالی است که نظریه‌های سازه‌انگاران بر اساس «منطق هویتی» اقدام به ترسیم مرزهای کنشی یک کشور می‌کنند و اصالت را به «هویت» و «شخصیت» دولت‌ها و همچنین درک آنها از ساختار سیاسی نظام بین‌الملل می‌دهند (بیلیس، اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۴۷-۵۴۶). سایر نظریه‌های سیاست خارجی نیز هر کدام بر اساس منطق منحصر به فرد خود اقدام به ترسیم مرزهای کنش یک کشور در عرصه سیاست خارجی می‌کنند.

این مقاله در نظر دارد تا نشان دهد که رویکرد پدیدارشناسی چگونه می‌تواند به ترسیم مرزهای کنش و نیز منطق حاکم بر آن که از این طریق چگونه می‌تواند به فهم ما از سیاست خارجی کشورها یاری برساند. پرسش اصلی این پژوهش؛ «بر اساس رویکرد پدیدارشناسی منطق حاکم بر سیاست خارجی دولت‌ها بر چه اصلی است و چگونه شکل می‌گیرد؟» پاسخ احتمالی نگارندگان آن است که: «پدیدارشناسی با تعلیق و اپوخه^۱ روایت‌های مسلط و آغشته به «قصیدت»

۱. اپوخه (Epoche) استراتژی معرفتی هوسرل جهت درک پدیدارهای اجتماعی / سیاسی می‌باشد. این مفهوم به معنی تعلیق و در پرانتز گذاشتن آگاهی‌های از پیش موجود و مواجهه با واقعیت ناب هستی می‌باشد.

از سیاست خارجی، می‌تواند در فهم و ادراک ما از سیاست خارجی کشورهای یاری برساند، به بیان دیگر پدیدارشناسی از علم و مفاهیم علمی که برای درک پدیدارهای سیاسی ساخته می‌شوند، گذر می‌کند و با خودِ «واقعیت» و «هستی» پدیدارها مواجه می‌شود.»

ادبیات پژوهش

هر چند مفهوم «پدیدارشناسی» امروزه در عناوین و تحلیل‌های صاحب‌نظران حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی مشهود است، لکن پدیدارشناسی به عنوان رویکرد و تئوری فهم سیاست خارجی کشورها در ارتباط با مطالعات مرتبط با روابط بین‌الملل و سیاست خارجی مهجور مانده، به گونه‌ای که برای صاحب‌نظران این حوزه نامانوس است، با این حال نمی‌توان به راحتی از مطالعات معدودی که در این زمینه صورت گرفته است، عبور کرد.

از جمله مقالات پدیدارشناختی هم‌راستا با مسئله این نوشتار می‌توان از اثر «رالف پتمن»^۱ با عنوان «التفات جهان؛ پدیدارشناسی امور بین‌الملل»^۲ نام برد. پتمن در این کتاب می‌کوشد از روش‌شناسی پدیدارشناسی هوسرل برای توضیح مسائل روابط بین‌الملل و روابط اجتماعی/سیاسی بهره‌برداری کند (Pettman, 2008: xii). یکی دیگر از نوشته‌هایی که روش‌شناسی پدیدارشناسی را به منظور فهم جهان سیاست به کار می‌برد کتاب «کلاوس هولد»^۳ تحت عنوان «پدیدارشناسی جهان سیاست» است. نویسنده مذکور در این کتاب تلاش می‌کند به تحلیل پدیدارشناسی جهان سیاست و قواعد پدیدارشناسانه این تحلیل پردازد (Held, 2012: 1).

در ایران نیز، مطالعات پدیدارشناختی در حوزه مسائل سیاسی، که هم‌راستا با خواست اصلی این مقاله می‌باشند؛ صورت گرفته است؛ از آن جمله می‌توان به مقاله «تحول روابط بین‌الملل از خردگرایی به تأمل‌گرایی و ظهور فرانظریه به مثابه متافیزیک نوین» اشاره کرد که نویسنده در این مقاله به نویدبخشی اندیشه‌های هوسرل و هایدگر برای روابط بین‌الملل می‌پردازد (منوری، ۱۳۹۶: ۳۹-۴۴). همچنین می‌توان به مقاله «رویکرد پدیدارشناسی در تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی» (دارابی، ۱۳۸۸)؛ «پدیدارشناسی هویت سیاسی اتحادیه اروپا» (مولایی، ۱۳۹۰)؛ «پدیدارشناسی تکنیک‌های امام علی (ع) برای صلح» (اسلامی، ۱۳۹۳)؛ «پدیدارشناسی صلح در اندیشه انقلاب اسلامی ایران» (اسلامی، ۱۳۹۵) و «پدیدارشناسی الزامات دیپلماسی اسلامی» (اسلامی، ذوالفقاریان،

1. Ralph Pettman
2. *Intending the World: A Phenomenology of International Affairs*
3. Klaus Held

۱۳۹۰) اشاره کرد.

در مقالات پدیدارشناختی پیشگفته برخلاف ظرافت رویکرد نویسندگان به مسائل مطروحه، به کیفیت و چگونگی کاربست پدیدارشناسی در فهم سیاست خارجی به طور مشخص نمی‌پردازند. به عنوان مثال صرف تأکید نویسنده مقاله «پدیدارشناسی صلح در اندیشه انقلاب اسلامی ایران» بر «صلح‌گرایی» در کنش‌گری نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران نمی‌تواند مخاطب را با نگاه و رویکرد پدیدارشناختی در فهم سیاست خارجی همراه سازد، یا این که تأکید نویسنده رساله «پدیدارشناسی هویت سیاسی اتحادیه اروپا» بیشتر ناظر بر ماهیت روابط میان بازیگران اتحادیه اروپا با یکدیگر بوده است، تا ادراک رفتار و هویت آن به عنوان یک بازیگر در عرصه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی. از همین رو این نوشتار درصدد است با استخدام و به کارگیری مفاهیم پدیدارشناسی در راستای فهم و ادراک حوزه سیاست خارجی به تأمل پردازد و سپس با امکانات تئوریک پدیدارشناسی بنیادهای سیاست خارجی ایران را تبیین کند.

بنیادهای فلسفی و قواعد روش‌شناختی پدیدارشناسی

پدیدارشناسی به عنوان یک مکتب فکری تاریخی طولانی و آبشخورهای فکری گوناگون دارد و لزوماً از خطی واحد در تاریخ فلسفه تبعیت نمی‌کند. پدیدارشناسی عبارت است از؛ مطالعه یا شناخت پدیدار است، پدیدار هر چیزی است که در حیطه ادراک و آگاهی انسان قرار می‌گیرد، مانند پدیدارهای مادی، زیست‌شناختی و انفعالی، به معنی عام کلمه پدیدار؛ به ماده علم نیز گفته می‌شود، یعنی آن چیزی که در عالم خارج متحقق است و علم به آن تعلق می‌گیرد (نوالی، ۱۳۶۹: ۹۶).

هوسرل در تعریف پدیدارشناسی به ما می‌گوید: «پدیدارشناسی، واقعیت طبیعت، واقعیت آگوی فردی و آگوی دیگران را هویدا می‌سازد و روح و معنای این واقعیت‌ها را محفوظ نگاه می‌دارد» (Husserl, 1991: 347). در واقع پدیدارشناسی تعلیق فوری واقعیت خارج از ذهن و دانش‌های مرتبط با آن است، به بیان دیگر پدیدارشناسی تعلیق شناخت و متعلق شناخت است؛ پدیدارشناسی نفی موهومات و معرفت‌های رایج و رسوب شده در باب جهان خارج است.

پدیدارشناسی را به شکل سنتی آن نمی‌توان یک «فلسفه» دانست؛ زیرا پدیدارشناسان به «بعد ظاهری» اشیاء و پدیده‌ها آن گونه که است، می‌پردازند (Hummond, 1991: 2). پدیدارشناسی بیشتر در همین یک روش قابل درک است تا یک نظریه. به بیان دیگر پدیدارشناسی استراتژی و

روش منحصر به فرد معرفت و شناخت به پدیدارهاست.

پدیدارشناسی به عنوان یک روش و یک چشم انداز فکری با هوسرل آغاز می‌شود و برای خود وی پدیدارشناسی چیزی جز یک روش برای چگونگی ظهور آگاهی نیست. در واقع دغدغه هوسرل، مسئله آگاهی است (خاتمی، ۱۳۹۱: ۳۴-۳۳) وی در همین راستا با عطف توجه به «بحران آگاهی» در پی روش‌های کسب آگاهی نیست بلکه خود مفهوم آگاهی و استراتژی‌های آگاهی یافتن را نقد می‌کند. از همین رو بر این باور بود که علوم تجربی نمی‌توانند ما را در فهم و ادراک جهان یاری برسانند، چراکه این علوم جهان را، چیزی از پیش داده شده^۱ می‌دانند، در حالی که خود، جزئی از این جهانند (شوتز، ۱۳۷۱: ۱۳۰).

هوسرل بر همین اساس دیدگاه طبیعی و روش روان‌شناسی را به دلیل محدودیت‌های شناخت تعلیق می‌کند؛ چرا که توان این روش‌ها برای درک ماهیت آگاهی و چگونگی پدیدار شدن آن اندک است، به عبارتی روانشناسی از حیات روح غافل است. از این منظر پدیدارشناسی پاسخی به بحران در فلسفه و عقلانیت روشنگری از یکسو و محدودیت‌های روش طبیعی یا روانشناسی از سوی دیگر بود. بدین ترتیب هوسرل با تأکید بر بحران آگاهی ناشی از فلسفه و علم برآمده از علوم تجربی در پی نقد آگاهی رایج و کشف آگاهی اصیل است. از همین رو هوسرل در پی آن بود تا فلسفه به واسطه پدیدارشناسی، از بحران نجات یابد (نقیب زاده، فاضلی، ۱۳۸۵: ۳۶).

از نظر هوسرل موضوع فلسفه آگاهی و معرفت به چیزی است. از همین رو می‌توان گفت پدیدارشناسی؛ روش برملاسازی آگاهی‌های متراکم و انباشته شده و مواجه کردن فرد با نقصان این آگاهی‌هاست (خاتمی، ۱۳۹۱: ۵۱). در علت تقلای هوسرل ایجاد فلسفه‌ای علمی با روشی کلان است که موضوع و مسئله آن آگاهی و روش آن علمی باشد. این فلسفه سرانجام به خودشناسی راه می‌یابد که پیامش همسو با «خودت را بشناس» سروش دلفی است که به ما می‌گوید: حقیقت درون آدمی است (خاتمی، ۱۳۸۲: ۷۰-۷۱). هوسرل پس از شناسایی و تشخیص آگاهی به عنوان مهم‌ترین موضوع و مسأله فلسفه، ابتدا به ماهیت آن و سپس به شیوه و راهبرد چگونگی دست یافتن به آن می‌پردازد.

آگاهی در نظر هوسرل معطوف به چیزی است یا از چیزی گرفته می‌شود و دارای ماهیتی التفاتی^۲ است. به بیان دیگر آگاهی به خودی خود نمی‌تواند وجود داشته باشد، بلکه همواره در بند و کمند عاملی بیرونی است که معطوف به آن قرار می‌گیرد. هر عمل یا جریان آگاهی متشکل

1. Pre- given
2. Intentionality

از رابطه‌ای غیرگسستگی در دو قطب خویش است، یکی آگاهی و دیگری امری یا پدیده‌ای که آگاهی معطوف به آن است. این آگاهی همواره از چیزی نشأت می‌گیرد و چیزی به نام آگاهی صرف وجود ندارد (نقیب زاده، فاضلی، ۱۳۸۵: ۳۹). آلفرد شوتر^۱ در این رابطه می‌گوید: «چیزی به اسم تفکر، ترس، خیالبافی و خاطره ناب وجود ندارد. هر فکر، اندیشه‌ای درباره چیزی است که اندیشیده می‌شود و هر خاطره، خاطره موضوعی است که به یاد آورده می‌شود» (شوتر، ۱۳۷۱: ۱۵).

بنابراین، همواره آگاهی از (of) چیزی، یا آگاهی نسبت به (to) چیزی حادث می‌شود. یعنی اگر «از» که حرف اضافه از آگاهی است آن را حذف کنیم، خود آگاهی چیزی نخواهد بود. پس حتی «من» خالی وجود ندارد، بلکه «من» همواره سرشار از متعلقاتی است که در درون آن هستند و مورد ادراک واقع شده‌اند (خاتمی، ۱۳۹۱: ۴۴). پس آگاهی یک فعل است که این فعل، همان قصد است و قصد همواره نسبت به چیزی است که این چیز همان خود شیء است. رجوع به شیء توأم با التفات است و ناشی از انفعال نسبت به شیء نیست (خاتمی، ۱۳۹۱: ۵۵).

هوسرل پس از تبیین آگاهی به عنوان غایت فلسفه و روش پدیدارشناسی به استراتژی منحصر به فرد خویش در راه وصول به آن می‌پردازد. هوسرل بدین منظور ابتدا مفهوم /پوخه (Epoche) را به بازی می‌گیرد. /پوخه به معنی گذر آگاهانه و ارادی از وجود جهان خارج به منظور دسترسی به حیطه ناب آگاهی معنا می‌شود. بر بنیاد /پوخه، پدیدارشناس وجود جهان خارج را انکار نمی‌کند اما به منظور اهداف تحلیلی تصمیم می‌گیرد اعتقاد خود را به وجود آن به حالت تعلیق درآورد، یعنی از روی قصد و به صورت سیستماتیک از کلیه قضاوت‌هایی که مستقیم و غیرمستقیم به وجود جهان خارج مربوط‌اند، از آن خودداری می‌کند (شوتر، ۱۳۷۱: ۷).

/پوخه به معنای اجتناب از هرگونه حکم در مورد وجود جهانی خارج از آگاهی بشر است. در این مرحله دیدگاه طبیعی که معتقد است جهانی خارج و مستقل از آگاهی ما وجود دارد رد می‌کند و از همین رو آن را به تعلیق درمی‌آورد. به بیان دیگر تعلیق یا /پوخه به معنای روی برتافتن از عادت فکری متداول و روی برتافتن از فطرت اول است و برای آن نیز سه مرحله را شناسایی کردند:

الف- تعلیق همه احکامی که مربوط به موضوعیت نفسانی است باید موقوف و معلق‌گذارده شود و توجه به متعلق معطوف باشد.

ب- کلیه معارف نظری از قبیل فرضیه‌ها و برهان‌هایی که از منابع دیگر است به کنار می‌رود،

به نحوی که تنها آنچه به آگاهی است لحاظ می‌شود».

ب- تمامی تعلیقات منقول در طریقه‌های مختلف فکری، یعنی آنچه دیگران درباره شیء (متعلق) مورد مطالعه گفته‌اند، توقیف و تعلیق شود (نقیب زاده، فاضلی، ۱۳۸۵: ۴۲)

هوسرل این فرآیند دسترسی به آگاهی ناب را «تحویل پدیدارشناختی^۱» یا «در پراگماتر گذاشتن» تعریف می‌کند. تحویل یا تأویل پدیدارشناختی خود به خود از تعلیق ناشی می‌شود. یعنی ملازم آن است. از این منظر پدیدارشناسی هوسرل، توضیح این مکانیزم است که چگونه یک شیء در آگاهی ما شیء می‌شود. بنابراین هوسرل به شیئی می‌پردازد که در آگاهی من باشد نه آن که خارج از آگاهی من قرار گیرد، یعنی در ماوراء پدیدارهایی باشد که من ادراک می‌کنم. شیء خارج از ذهن و پدیدار، در تعلیق است و هوسرل فقط با شیئی سروکار دارد که در آگاهی انسان باشد (خاتمی، ۱۳۹۱: ۳۸).

هوسرل پس از تعلیق و بازداشت تاریخی تمامی احکامی که در باب پدیدار به وجود آمده، با ذات و هستی ناب پدیدار روبه‌رو می‌شود. در واقع در اینجا با ذات بخشی و ماهیت بخشی روبه‌رو هستیم که با مفهوم «Ideation» شناخته می‌شود. در این مرحله با ذات بخشی به پدیدارها و خلق مفاهیم کلی علم توصیفی پدیدارشناسی ظهور می‌یابد. در مرحله سوم روش پدیدارشناسی، بعد از آن که ما به پدیدارها معنا بخشیدیم و مفاهیم کلی ساخته شد، این مسئله مطرح می‌شود که این علوم صوری یا ماهوی چگونه از طریق آگاهی بنیاد پیدا می‌کنند. در واقع در این مرحله مسئله امر آگاهی و حیث التفاتی مطرح می‌شود. به بیان دیگر «آگاهی از» و «آگاهی به» مفهومی شکل می‌گیرد. صفت ممیزه آگاهی، نوع مشخصی از «عطف بی واسطه^۲» است. به بیان دیگر هنگامی که من می‌اندیشم یا درک می‌کنم، من نوعی، در حال اندیشیدن یا درک چیزی است (Follesdal, 1988: 9-10). آگاهی در نظر هوسرل امری منفرد و منحصر به شخصی خاص نیست و در معرض اشتراک عام گذاشته می‌شود، از همین رو آگاهی برای هوسرل تنها در چارچوب روابط اذهان یا درون ذهنیت سوژه‌ای آگاه^۳ و بر اساس روش همدلی^۴ صورت می‌گیرد (نقیب زاده، فاضلی، ۱۳۸۵: ۴۴-۴۲).

بدین ترتیب تمرکز اصلی تحلیل پدیدارشناختی توضیح تجربه آگاهانه است و هدف آن توصیف تجربیات زندگی به همان صورتی است که در زندگی واقع شده‌اند. پدیدارشناسی، فرد

1. Phenomenological Reduction
2. Directedness
3. Intersubjectivity
4. Empathy

را، بخشی از محیط می‌داند که اگر چه خود و جهان را تشکیل می‌دهد؛ در جهان زندگی می‌کند؛ جهانی که از روابط، اعمال معنی‌دار و زبان تشکیل شده است (دارابی، ۱۳۸۸: ۳). روی هم رفته پدیدارشناسی روش ادراک و کیفیت ظهور آگاهی است و در این مسیر شیوه منحصر به فردی را در پیش می‌گیرد که با علوم رایج مرزبندی شفاف دارد.

در یک کلام پدیدارشناسی به جای تأکید بر ایستارهای طبیعی پوزیتویست‌ها بر روی امور ماهوی، به جای طبیعت‌گرایی (ناتورالیسم) بر ماهیت‌گرایی، به جای عقل‌گرایی بر شهود، به جای علوم طبیعی بر علوم ایدتیک، به جای علیت بر آگاهی، به جای عینیت بر التفات، به جای تاریخ طبیعی جهان بر اینکه جهان چگونه برای ما جهان می‌شود، به جای داده بر پدیدار، به جای تجربه حسی بر تجربه زیسته شده، به جای اعیان واقعی بر اعیان و حقایق مثالی، به جای فعلیت اشیاء بر ماهیت اشیاء، به جای ساختارها بر اگو و در نهایت به جای ذهنیت مطلق بر ذهنیت استعلایی تأکید می‌کند (معینی علمداری، ۱۳۸۷: ۸).

بایسته‌های تحلیل پدیدارشناختی از سیاست خارجی کشورها

پدیدارشناسی به عنوان جنبشی فکری علیه علوم رایج و بویژه علیه رویکردهای تجربی و پوزیتویستی از سطح انتزاع و بحث‌های خام تنوریک گذشته و توانسته است علوم انسانی بویژه زیبایی‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، روانشناسی، روانپزشکی، اخلاق و .. را تحت تاثیر امواج خود قرار دهد، به گونه‌ای که تحلیل پدیدارشناسی از مسائل روان شناختی و اجتماعی امری رایج شده (دارابی، ۱۳۸۸: ۱۸). امروزه پدیدارشناسی به عنوان روش تحلیل پدیده‌های سیاسی در کانون توجه قرار دارد، هر چند نمی‌توان نادیده گرفت که پدیدارشناسی در دانش سیاست همچنان در مهجوریت واقع شده است و مطالعات اندکی از زاویه پدیدارشناسی در رابطه با پدیده‌های سیاسی شکل گرفته است.

در کنار تحلیل پدیدارشناسی پدیده‌های سیاسی همچون انقلاب‌ها و جنبش‌ها، روش پدیدارشناسی ظرفیت این را دارد که در فهم و شناخت ما از سیاست خارجی دولت‌ها در روابط بین‌الملل یاری برساند. لازمه کاربست پدیدارشناسی در تحلیل سیاست خارجی و روابط بین‌الملل بسط مفاهیم پدیدارشناسی در حوزه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل است، به بیان دیگر مفاهیم پدیدارشناسی باید از وضعیت بین فردی و اجتماعی عبور کرده و به مثابه عامل پویای کنش و رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی درآید. اما قبل از کاربست و پیوند مفاهیم پدیدارشناسی در

حوزه سیاست خارجی باید در کی از سیاست خارجی داشته باشیم.

سیاست خارجی به عنوان سیاست‌های یک کشور و تعاملات آن با محیط بیرون از مرزهای ملی تعریف می‌شود (Breuning, 2007: 5). سیاست خارجی، در مورد فعالیت‌های یک کشور در محیط و شرایط خارجی است (Holsti, 1982: 36). در تعریف دیگر، سیاست خارجی می‌تواند یک استراتژی و یا برنامه‌ای از فعالیت‌ها تعریف شود که توسط تصمیم‌گیران یک کشور در برابر کشورهای دیگر و یا نهادهای بین‌المللی انجام شده تا به اهدافی که به نام منافع ملی آن کشور است دست یابند. سیاست خارجی همچنین مجموعه‌ای از اهداف مشخص، عوامل معین خارجی وابسته به اهداف فوق‌الذکر، توانایی کشور در رسیدن به نتایج مطلوب، توسعه یک استراتژی سودمند، اجرای استراتژی، ارزیابی و کنترل آن است (Plano, Olton, 1988: 25).

سیاست خارجی متأثر از علم روابط بین‌الملل نحل‌های گوناگونی را تجربه کرده است. از رایج‌ترین رویکردها به سیاست خارجی می‌توان به واقعگرایی، نو واقعگرایی و لیبرالیسم اشاره کرد. در کنار این رویکردهای پوزیتیویستی به تدریج در عرصه دانش روابط بین‌الملل رویکردهای (پساپوزیتیویستی) ظهور می‌کند که درک آن‌ها از سیاست خارجی و متعلقات آن از جمله قدرت، منافع و ساخت سیاسی حاکم بر نظام بین‌الملل دگرگون است. به بیان دیگر به تناسب تحول در نظریه‌های سیاست خارجی مفاهیم آن هم متحول می‌شوند (منوری، ۱۳۹۶: ۳۵). نکته‌ای که ذکر آن اهمیت دارد این است که تمام نظریات روابط بین‌الملل که بعدها در گستره سیاست خارجی هم تسری می‌یابند که در ابتدا در حوزه فلسفه و جامعه‌شناسی مطرح شده‌اند.

پدیدارشناسی مغفول صاحب‌نظران روابط بین‌الملل بوده است و نشانی آشکار از آن در روابط بین‌الملل و به تبع آن در سیاست خارجی وجود ندارد. از همین رو این مقاله غایت خود را طرح پدیدارشناسی برای فهم روابط بین‌الملل و سیاست خارجی می‌داند. اما چگونگی کاربست آن در سیاست خارجی مساله‌ای است که لازم به توضیح دارد. همانطور که گفته شد، لازمه تحلیل پدیدارشناختی به منظور شناخت سیاست خارجی کشورها به کارگیری مفاهیم پدیدارشناسی و پیوند آنها با حیات کشورها در سطح ملی، منطقه‌ای و نظام جهانی است. در واقع فهم پدیدارشناسانه چگونگی رفتار، بازیگری و کنش‌ورزی دولت‌ها منوط به پیاده‌سازی استراتژی روش‌شناختی پدیدارشناسی است. مهمترین مولفه در استراتژی پدیدارشناختی فهم سیاست خارجی یک دولت به کارگیری مفهوم اپوخه است. اپوخه همانطور که گفته شد تعلیق جهان خارج و آگاهی‌های از پیش موجود در باب یک پدیدار سیاسی است. بر این اساس برای درک سیاست خارجی یک

کشور ابتدا باید حوزه سیاست خارجی آن دولت به عنوان یک واقعیت خارجی به حالت تعلیق درآید. سپس روایت‌ها و دانش‌های متفاوتی که در باب سیاست خارجی آن دولت متراکم و انباشته شده‌اند به حالت تعلیق در می‌آید، در نهایت باید با خلق مفاهیم به توصیف پدیدارشناسانه سیاست خارجی آن دولت دست یابید.

در رویکردی پدیدارشناختی، سیاست خارجی به عنوان یک پدیدار سیاسی قابل درک است که قبل از آنکه عینیت یابد، در فرآیند آگاهی «از/ به» چیزی تشکیل می‌شود. در واقع در نگاه پدیدارشناسی سیاست خارجی یک آگاهی سیاسی التفاتی و با قصدیت است که همواره معطوف به چیزی است. پدیدارهای سیاسی همچون سیاست خارجی به خودی خود به جود نمی‌آید، بلکه ابتدا به مثابه آگاهی که التفاتی و قصدمند هم است، در نزد «اگو» یا «من استعلایی» شکل می‌گیرد (خاتمی، ۱۳۹۱: ۶۱-۵۷). در مرکز این پدیدار سیاسی (سیاست خارجی) دولت‌ها قرار دارند.

در واقع بر اساس رویکرد پدیدارشناسی، دولت در عرصه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل به مثابه یک «اگو» یا «من استعلایی» که واجد «آگاهی فرارونده» است، ظهور می‌یابد. دولت‌ها همچون «اگو»ها در کنار آگاهی‌های منحصربه‌فرد و تعارض‌آمیز، دارای جغرافیای مشترکی از آگاهی در باب محیط، خود و دیگران هستند که امکان هم‌زیستی، تعامل و صلح میان دولت‌ها را ممکن می‌سازد. این فرآیندی است که در پدیدارشناسی با مفهوم «بین‌الاذهانیت» تعریف می‌شود. به بیان دیگر دولت‌ها همچون روابط اگوهای مستقل، از بین‌الاذهانیت که «جهان مشترکی از معنا» (معینی علمداری، ۱۳۸۷: ۵) را برای آنها می‌سازد، برخوردارند. روی هم‌رفته نتایج تحلیل پدیدارشناختی سیاست خارجی در موارد زیر خلاصه می‌شود:

✱ دولت‌ها و بازیگران سیاست خارجی به مثابه یک اگوی فعال از آگاهی التفاتی و قصدمند برخوردارند و همواره در حال کنش هستند.

✱ دولت‌ها به عنوان «اگو»های فعال سیاست خارجی واجد «زیست جهان»^۲های منحصربه‌فرد

۱. مفهوم «اگو» یا «من استعلایی» (ego) را می‌توان همان سوژه تعریف کرد اما سوژه‌ای که مد نظر هوسرل است متفاوت با سوژه دکارتی و کانتی است. در واقع سوژه هوسرل به نوعی فراسوی نگاه کانت و دکارت است و به خودی خودی واجد آگاهی است. زیرا اگو/من استعلایی در نظر هوسرل عین آگاهی است. استعلایی بودن آن به این معنا است که قابل تعلیق نیست و به چیز دیگری تحویل نمی‌شود (خاتمی، ۱۳۹۱: ۶۱).

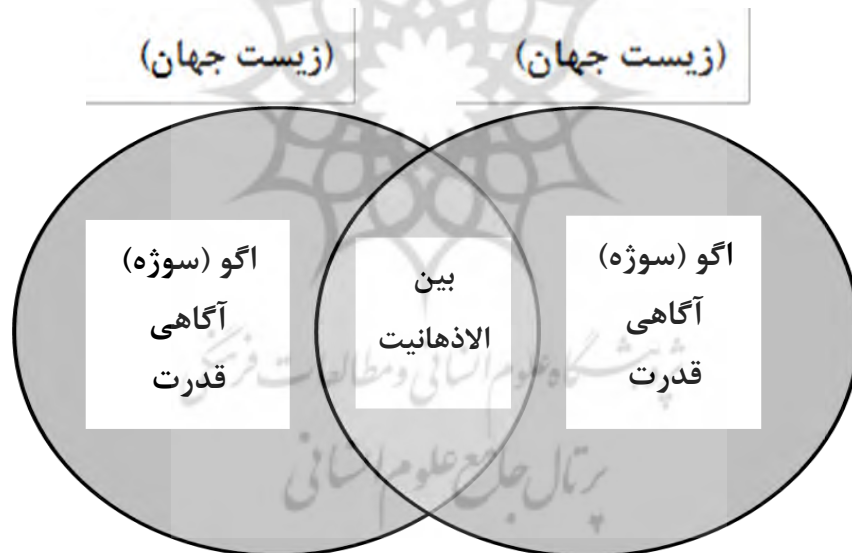
۲. مفهوم «زیست جهان» (Life World) به مثابه عرصه زندگی مشترک و قواعد حاکم بر آن و همچنین عرصه دانش‌ها واسطه‌ای است که نحوه زیست و زندگی ما را در جهان انسان‌ها تا حدود زیادی رقم می‌زند. زیست جهان، همانند فرهنگ، یک جور «طبیعت دوم» ما را می‌سازد؛ چون ما در چارچوب آن اجتماعی می‌شویم. نگارنده بر این اعتقاد است که دولت‌ها، بازیگران و تصمیم‌سازان در عرصه سیاست خارجی متأثر از زیست جهان در سه سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی هستند (معینی علمداری، ۱۳۹۴: ۹).

است. در واقع دولت‌ها در بستر زیست جهان‌های گوناگون رشد و تکامل می‌یابند و آگاهی و کنش آنها نیز متأثر از زیست جهانی است که در آن وجود دارند.

* رابطه دولت‌ها با یکدیگر بر اساس «بین‌الذهانیت» (آگاهی مشترک میان دولت‌ها) شکل می‌گیرد.

* مولفه قدرت در سهم دولت‌ها در شکل‌دهی به بین‌الذهانیت در باب «مناطق و مسائل مورد تخصص» تأثیرگذار است. به بیان دیگر مولفه قدرت، آگاهی هدفمند و خاص یک دولت را بر سایرین تحمیل می‌کند.

* کنش دولت‌ها در سیاست خارجی از یکسو بر اساس آگاهی منحصر به فردی است (آگاهی معطوف به بقای سیاسی و معطوف به منافع) که آنها از سایر دولت و بازیگران و محیط سیاسی خود دارند و از سوی دیگر بر اساس آگاهی مشترک بین‌الذهانیت است که امکان تعامل و صلح میان دولت‌ها را ممکن می‌سازد. روی هم رفته شمای فهم پدیدارشناختی چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی دولت‌ها را می‌توان بر اساس شکل زیر ترسیم کرد.



شکل یک: فرآیند شکل‌گیری تعامل، رفتار و سیاست خارجی دولت‌ها

۱. مفهوم پدیدارشناسانه «بین‌الذهانیت» (Intersubjectivity) اشاره به جغرافیای مشترکی از آگاهی که دو یا چند فرد (در اینجا دو یا چند دولت) در باب پدیده یا مسأله‌ای دارند. در واقع شناخت دولت‌ها از یکدیگر و درک و آگاهی آنها از نزاع‌ها و تضادهای سیاسی در تعامل با هم شکل می‌گیرد. به بیان دیگر یک دولت به تنهایی نمی‌تواند آگاهی و شناخت خود را از یک پدیده سیاسی بر سایر دولت‌ها تحمیل کند، بلکه این آگاهی - که بر آمد آن کنشی خاص است - در مواجهه با سایر دولت‌ها شکل می‌گیرند، و آنها نیز در شکل‌گیری این آگاهی سهیم هستند.

در ترسیم فوق‌نشان داده می‌شود که دولت‌ها در بستر زیست‌جهان از محیط و پیرامون خویش آگاهی می‌یابند و سپس بر اساس آگاهی و عنصر قدرت در فضایی از بین‌الذهانیت رفتار سیاسی آنها شکل می‌گیرد. زیست‌جهان و قدرت در عین اینکه جزئی از بنیادهای رفتاری دولت هستند، خود رابطه متضادی دارند، بدین معنا که قدرت (در معنای فوکویبی آن) آگاهانه به استعمار زیست‌جهان می‌پردازد و در تلاش است قواعد و احکام خود را بر ماهیت دولت، زیست‌جهان و فضای بین‌الذهانی میان دولت‌ها بار کند.

تحلیل پدیدارشناختی و کاربرست مفاهیم آن در سیاست خارجی نه تنها اولویت و اهمیت متغیرهای تأثیرگذار سیاست خارجی را دگرگون می‌سازد، بلکه به واسطه مفاهیم نوین و استراتژی روش‌شناختی منحصر به فرد خود ابعاد پنهان و عمیق تأثیرگذار بر سیاست خارجی کشورها را آشکار می‌سازد.

به سوی فهم پدیدارشناختی سیاست خارجی ج.ا.ایران

برای فهم پدیدارشناختی سیاست خارجی ایران ابتدا باید راهبرد روش‌شناختی آن مجدداً یادآوری شود. در مرحله نخست واقعیت خارج را به تعلیق در می‌آوریم، در مرحله دوم دانش و آگاهی‌های موجود در باب واقعیت خارجی را بازداشت و تعلیق می‌کنیم، در مرحله سوم با خلق و استخدام مفاهیم پدیدارشناسانه امکان دسترسی و آگاهی ناب به واقعیت خارج ممکن و میسر می‌شود. برخورد آگاهانه با ماهیت سیاست خارجی ایران به شرح زیر است:

۱. تعلیق واقعیت خارجی: بر اساس این اصل باید ابتدا تصور کنیم و بپذیریم که کشوری به نام «ایران خاورمیانه» ای وجود خارجی ندارد. در چنین شرایطی چه تصویری از خاورمیانه داریم؟ بر این اساس سیاست خارجی ایران مشتمل بر خلأ ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچرال است که در شرایط فقدان آن قابل درک است. به بیان دیگر سیاست خارجی ایران آن چیزی است که در نبود آن برای نظم منطقه‌ای خاورمیانه متصور هستیم. در واقع تصور خاورمیانه منهای واقعیتی خارجی به نام ایران، سیاست خارجی ایران انگاشته می‌شود.

۲. گام دوم در راهبرد پدیدارشناسی سیاست خارجی ایران تعلیق آگاهی و دانش‌های متکثر شکل‌گرفته پیرامون سیاست خارجی ایران است. بر این اساس آگاهی و شناختی که بر اساس نظریات رایج در باب سیاست خارجی ایران شکل گرفته است به حالت تعلیق در می‌آید. در اینجا انواع روایت‌های: اسلام‌گرایانه؛ ملی‌گرایانه، روایت‌های مبتنی بر ژئوپلیتیک ایران و مبتنی بر نظریه

تصمیم‌گیری؛ واقع‌گرایانه؛ آرمان‌گرایانه؛ لیبرالیستی؛ سازه‌انگاران؛ گفتمانی از سیاست خارجی ایران به تعلیق در می‌آید. در واقع روایت‌های مذکور را دانش و شناخت متراکم می‌دانیم که می‌بایستی به منظور وصول به حیطه ناب آگاهی به حالت تعلیق در آیند.

۳. در مرحله سوم راهبرد پدیدارشناسی هوسرل است که مفاهیم پدیدارشناسی به منظور آگاهی یافتن اصیل و ناب به پدیداری به نام سیاست خارجی ایران به بازی گرفته می‌شوند. در واقع به ادراک در آوردن عرصه سیاست خارجی ایران یا تبدیل آن به پدیداری که آگاهی معطوف به آن است، آغاز فهم پدیدارشناختی از سیاست خارجی ایران است.

همانطور که شرح داده شد، تاکنون برای فهم سیاست خارجی ایران از رویکردها و مواضع فکری گوناگونی بهره‌برداری شده است. علی‌رغم آنکه هر کدام از روایت‌های مذکور ما را به نحوی به سرزمین معرفت به سیاست خارجی ایران نزدیک می‌سازند اما به نوبه خود ما را از شناخت سیاست خارجی ایران هم دور می‌افکنند. به تعبیری پدیدارشناختی، روایت‌های مذکور دانش و آگاهی‌هایی هستند که در دام پیش فرض‌های خود گرفتار شدند. به بیان دیگر تحلیل سیاست خارجی ایران بر اساس مواضعی که ذکر آنها رفت، به نوعی دچار تحمیل مفاهیم و «قصیدیت» نظریه‌پردازان است.

قصیدیت^۱ یا نیت مندی به عنوان یکی از مفاهیم کلیدی پدیدارشناسی هوسرل ناظر بر این است که آگاهی در حالات مختلف خود خاصیت آگاه بودن «از» چیزی یا معطوف بودن به چیزی را دارد. مثلاً در فرآیند اندیشیدن، درباره چیزی اندیشیده می‌شود؛ در ادراک حسی، چیزی به طور حسی ادراک می‌شود؛ در تخیل، چیزی به خیال در می‌آید؛ در ترس، آدمی از چیزی می‌ترسد. هوسرل این حالات گوناگون آگاهی را تجارب یا اعمال التفاتی یا قصدی می‌خواند (براون و همکاران، ۱۳۸۶: ۴۰۷).

هوسرل به واسطه این مفهوم درصدد برآمد تا مشکله سوژه /ابژه^۲ را که با دکارت آغاز شد و در میان خط فکری فیلسوفان مدرن همچون اسپینوزا، لایب‌نیتس، کانت و هگل استمرار پیدا کرد، حل کند. در فلسفه مدرن و از زمان دکارت سوژه چیزی نبود جز خود آدمی که هیچ‌گونه اتکایی به منابع الهی و خارجی نداشت و بدین دلیل هرچه در مقابل این سوژه قرار می‌گرفت در حکم ابژه بود (Odysseos, 2010: 21). هوسرل اما عمل قصدی^۳ (نوئیس^۴) را جایگزین سوژه و

1. Intentionality
2. Subject/Object Problematique
3. Intending Act
4. Noesis

محتوای قصد شده (نوئما^۱) را جایگزین ابژه کرد. از این رو، قصدیت یا تیت‌مندی مبتنی بر رابطه پیچیده میان سوژه، عمل، محتوا، و ابژه است (Smith, 2007: 58)، به نقل از منوری، ۱۳۹۶: ۴۱).

بنابراین می‌توان این‌گونه پنداشت که در این جا قصدیت ناظر بر دو وجه است، در سطح نخست بدین معناست که نظریه‌پرداز قصد و نیت خود را بر واقعیتی به نام سیاست خارجی ایران تحمیل می‌کند. در سطح دوم بدین معناست که نظریه‌پرداز نه خود آگاهی، بلکه متعلق آگاهی یعنی ایران و واقعیت سیاست خارجی ایران را هم پیش فرض گرفته است. این در حالی است که پدیدارشناسی در اولین گام نه تنها آگاهی معطوف به واقعیت سیاسی، بلکه مدعی تعلیق و بازداشت خود واقعیت خام، غیرگفتمانی و بی‌شکل ایران و سیاست خارجی ایران نیز می‌شود و در مقابل به تحلیل پدیدار سیاست خارجی ایران، یعنی آگاهی که در ذهن ما از واقعیتی به نام سیاست خارجی ایران شکل گرفته است، می‌پردازد.

به واسطه سه مفهوم پدیدار شناختی «آگو»، «زیست جهان» و «بین‌الاذهانیت» به توصیف پدیدارشناسانه از سیاست خارجی ایران و ساختن آگاهی پدیدارشناسانه معطوف به آن دسترسی یابیم.

۱. تحلیل پدیدارشناسی نخست به دنبال آن است که چه چیزی واقعیت دارد؟ در پدیدارشناسی هوسرل آنچه واقعیت محض دارد «آگو» یا «من استعلایی» است. در واقع در پدیدارشناسی هوسرلی آرخه یونانی همان منی قلمداد می‌شود که تلاش دارد امور دیگر را در خود به شناخت درآورد. از دیدگاه پدیدارشناختی، من استعلایی شرط لازم جهت هرگونه ادراک است. تا آنجا که این من، شرط پیشین وجود این جهان (طبیعت ابژکتیو) است (حیاوی، ۱۳۹۰: ۱۰۵). بنابراین در ساحت سیاست خارجی ایران نخست باید در پی تحلیل و انکشاف «آگو»/ «من استعلایی» یا «سوژه آگاه سیاست» باشیم. هوسرل در دستگاه معرفت‌شناختی خود با روش تعلیق (فروکاست) جهان را درالتفات سوژه/ آگو/ من استعلایی قوام می‌بخشد. در پدیدارشناسی هوسرل جهان چیزی است که برای من استعلایی^۲ پدیدار می‌شود (منوری، ۱۳۹۶: ۴۱).

از این منظر واقعیتی به نام سیاست خارجی ایران ابتدا در نزد من استعلایی شکل می‌گیرد، بدین معنا که این واقعیت به خودی خود وجود ندارد. بلکه به واسطه ادراکی که من استعلایی از خود بروز می‌دهد، تبدیل به پدیداری در ذهن می‌شود. زیرا هر آنچه بایسته‌ی وجود است تنها در

1. Noema

2. Transcendental Ego

ذهن «من استعلایی» به چنین امری ملقب می‌گردد (حیاوی، ۱۳۹۰: ۱۰۴). در اینجا تحلیل دولت به مثابه موجودیتی زنده و صاحب عقل و نیز سوژه‌های تصمیم‌گیرنده که در هیأت من استعلایی در می‌آیند، نخستین گام در دریافت پدیدارشناسانه سیاست خارجی ایران است. در کی که سوژه سیاسی از سیاست و سیاست خارجی دارد، قوام بخش کنش دولت در سیاست خارجی است. به بیان دیگر آگاهی سوژه سیاسی و ماهیتی که از سیاست خارجی، نظم منطقه‌ای، نظم جهانی و بازیگران و نحوه کنش آنها در ذهن می‌پروراند، مبنای کنشگری دولت در سیاست خارجی ایران تلقی می‌شود. با این حال دولت در کنار ماهیت مستقل و میرای خود می‌تواند نمود سوژه‌ی سیاسی یا من استعلایی در سیاست خارجی ایران باشد.

من استعلایی هم می‌تواند سوژه تصمیم‌گیرنده در حوزه سیاست خارجی باشد و هم می‌تواند دولت را به عنوان مثال اعلی خود یدک بکشد، چرا که دولت در پدیدارشناسی هگل نماد و تجلی آگاهی مدرن است که با خود روح جهان را به پیش می‌برد. به بیان دیگر دولت حامل و عامل آگاهی است که سوژه سیاسی آن را به مثابه سازمانی سیاسی و سیستمی خودیاری تعریف کرده است که در بقای خویش می‌کوشد (خاتمی، ۱۳۹۱: ۲۸).

بدین ترتیب سوژه سیاسی به عنوان تصمیم‌ساز و مجری تصمیم و دولت به عنوان تجمیع نیروی آگوی استعلایی که عامل و حامل یک اجتماع سیاسی نیز هست، در فرآیند اندیشیدن به مسائل حوزه سیاست خارجی التفات می‌یابند. به بیان دیگر پدیدار شدن سیاست خارجی ایران در نظام آگاهی، فارغ از مسائل حوزه بیرون از مرزهای ملی و نیازهای داخلی ظهور و بروز نمی‌یابد، بلکه به واسطه اندیشیدن به نیازهای داخلی و مسئله‌های محلی، منطقه‌ای و جهانی است که به وقوع می‌پیوندد؛ این مسئله‌ای است که ماهیت سیاست خارجی ایران را «زمان» مند و «مکان» مند می‌کند. در واقع اگر سیاست خارجی ایران را یک راهبرد و استراتژی کلان تعریف کنیم از منظر پدیدارشناسی این استراتژی و راهبرد، ازلی، پایدار و ماندگار نیست، بلکه به واسطه فرآیند شکل‌گیری آگاهی پدیدارشناختی (که همواره معطوف به چیزی خارج از ذهن است) می‌تواند تغییر کند.

از جمله پیامدهای تئوریک بسط مفهوم پدیدارشناختی آگو در سیاست خارجی این خواهد بود که سوژه فراتر از ساختار و به تناسب آگاهی که از محیط بحرانی سیاست خارجی دارد، دست به کنش‌گری می‌زند. در واقع من استعلایی و دولت به عنوان هیأت سازمانی آن در سیاست خارجی ایران فراتر از ساختارهای رسوب شده می‌تواند مسیر و فرآیند سیاست خارجی ایران را

تعیین کند. فراز و فرودها و آنچه «چرخش‌های گفتمانی» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴) در سیاست خارجی ایران می‌نامند، از همین منظر قابل درک و توضیح است. یکی دیگر از پیامدهای مهم بسط مفهوم پدیدارشناختی آگو در سیاست خارجی ایران این است که رویه‌های پراگماتیستی را تقویت می‌کند. به بیان دیگر و از آنجایی که آگاهی سیاسی در نزد من استعلایی امری از پیش داده شده در تعبیر کانتی آن نیست و به تناسب واقعیت خارجی معطوف به پدیده‌های گوناگون است، می‌توان از قبل «نقاط بحران» و «فرصت‌های ممکن» را در سیاست خارجی تشخیص داد و استراتژی مناسب را برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی با ابتکار عمل گزینش کرد.

تأکید بر آگو یا من استعلایی علیرغم آنکه استقلال و ابتکار عمل سوژه تصمیم‌گیرنده را گسترش و وسعت می‌بخشد اما مشروعیت و کارایی ساختارهای «ثبات محور» را در سیاست خارجی به چالش می‌کشد. از این رو در نگاه اول این خطر به وجود می‌آید که به دلیل آزادی عمل سوژه تصمیم‌گیرنده، سیاست خارجی یک کشور با بحران «ثبات استراتژیک» مواجه می‌شود؛ مسئله‌ای که امکان تعامل و برقراری روابط پایدار را در سیاست خارجی ناممکن می‌سازد.

با این وجود، نباید پنداشت که آگاهی سیاسی آگو یکسره از هرگونه قاعده و قانون آزاد است، چرا که دو عامل مهم سرکشی آگوی استعلایی را کنترل می‌کند که از یکسو به همراه خود ثبات هویت‌ساز و معنا بخش را به ارمغان می‌آورد و از سوی دیگر بازیگری و جهان‌سازی آن را در سیاست خارجی محدود، قاعده‌مند و قانون‌مند می‌سازد؛ نخست همانطور که گفته شده آگاهی پدیدارشناختی و کانتی، فارغ از واقعیت خارجی نیست، بلکه معطوف به امری بیرونی است؛ به تعبیر پدیدارشناختی آگاهی از/ به چیزی است. دوم اینکه آگوی پدیدارشناسی در زمانه و زمینه ایست که خود متأثر از آن است. به بیان دیگر آگو رها از جهانی که در آن حیات دارد، نیست، بلکه همواره در بند و کمند این جهان است. هوسرل این مهم را با مفهوم «زیست جهان» تحلیل می‌کند.

من تنها و جدا افتاده، به تنهایی نمی‌تواند تمنای تسخیر عالم را داشته باشد بلکه فرض بر عالم و زیست جهانی است که برآمده از تشکل من و دیگر من هاست و به این ترتیب ما شاهد زیست جهان و عالمی مشترک خواهیم بود. با ایجاد چنین قلمرویی در پدیدارشناسی استعلایی است که می‌توان زیست جهان (جهان محیط ما) را بازیافت. با کشف این زیست جهان می‌توان قلمرو

پدیدارهایی ذهنی را که تا قبل از آن بی نام و نشان مانده‌اند، فاش کرد (حیاوی، ۱۳۹۰: ۱۰۵). بنابراین زیست جهان دومین مفهوم موثر پدیدارشناسی است که در پیوندی ساختاری با مفهوم اگو/من استعلایی می‌تواند در فهم سیاست خارجی ایران راهگشا باشد.

همانطور که شرح داده شد، اگو/من استعلایی در نزد هوسرل متفاوت با آموزه‌های کانتی است. کانت برای آگاهی برآمده از اگو نوعی اصالت و خودبنیادی قائل است. اما در نظر هوسرل آگاهی منشائی درونی ندارد و اگو خودبنیاد و به خودی خود خودآگاه نیست، بلکه در بند و کمند جهانی است که در آن حیات دارد. این مسئله ای است که هوسرل با مفهوم زیست جهان به توضیح آن می‌پردازد.

تفسیر یکسانی از مفهوم زیست جهان هوسرلی وجود ندارد و تفاسیر متفاوتی از آن می‌شود. در این جا قصد ورود به معانی مختلف و بحث‌برانگیز این مفهوم را نداریم و به این توضیح کوتاه درباره آن بسنده می‌کنیم که با تسامح زیست جهان در نزد هوسرل به دو معنا به کار رفته است. یک معنای زیست جهان ساحت تاریخ و فرهنگ بشری است و دیگری جهانی که انسان در آن زندگی می‌کند و تمام شئون انسان در این جهان فعال است. از این منظر زیست جهان فراتر جهان پوزیتیویستی علوم است، چرا که این علوم استانداردهای از پیش مشخص شده را بر آن تحمیل می‌کنند (خاتمی، ۱۳۹۱: ۵۱).

بنابراین می‌توان این‌گونه درک کرد که زیست جهان مجموعه‌ای از تعاریف و مفاهیم پذیرفته‌شده جهان است که به اعمال و روابط روزانه ما انسجام و جهت می‌بخشد (بشیری، ۱۳۷۶: ۲۲۴). زیست جهان ذخیره‌ای از لحاظ فرهنگی انتقال یافته و به لحاظ زبانی سازمان یافته از الگوهای تفسیری است؛ زیست جهان بر موقعیت‌های کنشی به شیوه زمینه پیش‌فهم شده‌ای احاطه دارد که، با این همه، مورد خطاب قرار نمی‌گیرد. زیست جهان پس‌زمینه‌ای را تشکیل می‌دهد که هنگامی که می‌کوشیم از طریق گفته‌های میان خودمان به توافق برسیم آن را بدیهی می‌انگاریم (کالینیکوس، ۱۳۸۳: ۴۹۷).

پیامد تأکید پدیدارشناسی هوسرل بر زیست جهان در سیاست خارجی این است که آگاهی سیاسی نه تنها معلق نیست و معطوف به امر بیرونی است، بلکه این آگاهی بر مدار زیست جهان می‌چرخد. زیست جهان در سیاست خارجی ایران متأثر از مولفه‌های تاثیر گذاری است که آگاهی سیاسی در نزد من استعلایی را به آنها پیوند می‌زند. می‌توان گفت کهن سال‌ترین ماده زیست جهان ایرانی را ملی‌گرایی تشکیل می‌دهد. ملی‌گرایی به عنوان بخشی از پازل زیست جهان

ایرانی به آگاهی سیاسی آگو و در نتیجه به روندها و استراتژی‌های پایدار سیاست خارجی ایران تأثیر آشکار دارد. از دیرباز ملی‌گرایی ایرانی همواره از عناصر قاعده‌ساز و حیات‌بخش سیاست خارجی ایران بوده است. فارغ از این با تسری مفاهیم و معنابخشی‌های عصر مدرن به ملی‌گرایی باعث شده که این عامل به عنوان عنصر حیات بخش دولت-ملت ایرانی در صیانت از بقای حیاتی ایران و تمامیت ارزی آن شناخته شود.

در واقع ملی‌گرایی بر آگاهی سیاسی از محیط سیاست خارجی حجابی می‌افکند و قواعد نهفته خود را بر کنش‌گری و تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران تحمیل می‌کند. از این منظر ایران به عنوان یک ملت در حافظه و آگاهی تاریخی خود میل به بقا دارد. از همین رو کنش‌گری در محیط سیاست خارجی ایران بر آگاهی سیاسی که قرار بود معطوف به چیزی منحصر بفرد باشد، سایه می‌افکند و مواجهه پدیدارشناختی ناب را با واقعیت‌های سیاسی در حال ابهام فرو می‌برد. این ابهام‌افزایی امری منفی شناخته نمی‌شود، بلکه موجبات ثبات را در سیاست خارجی با خود به ارمغان می‌آورد.

دومین مولفه تأثیرگذار در زیست جهان ایرانی که سیاست خارجی ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. «اسلامیت» است. به موجب تأثیر گذاری اسلام و مذهب آن بر ساحت زیست جهان ایرانی سیاست خارجی ایران و قواعد حاکم بر کنش‌گری آن از جهت افقی محدود گشته اما از جهت عمودی تعمیق یافته است. به بیان دیگر تأثیر پذیری زیست جهان ایرانی از عنصر «اسلامیت» از یکسو منجر به گست و غیریت‌سازی ایران از بخش اعظمی از جهان شده است و در مقابل منجر به تعمیق تأثیر گذاری ایران به بخشی از جهان شده است که ماهیت خویش را با اسلام تعریف و تفسیر می‌کنند.

سومین مولفه که زیست جهان ایرانی اخیر تمایلی وافر و بدون بازگشت به سوی آن پیدا کرده است قواعد، احکام و دانش‌های برآمده از جهان مدرن - که تجلی عینی آن غرب بوده - است. امروزه بیش از هر زمان دیگر زیست جهان ایرانی متأثر از احکام مدرن است که نه تنها عرصه کنش‌گری ایران در سیاست خارجی را مدیریت و هدایت می‌کند، بلکه متعین روندهای سیاسی در درون مرزهای ایران است. گردن نهادن بر قواعد نظام جهانی و همراهی ایران با قواعد جهان مدرن دال بر روند سیطره‌آمیز این مولفه دارد. به گونه‌ای که کنش‌گری ایران در سیاست خارجی روند فزاینده‌ای به سوی قواعد جهان مدرن پیدا کرده. گذار ایران از «منطق انقلابی گونه» در نظم و ساخت سیاسی جهانی به سوی «منطق کشور مابانه» (به تعبیر کیسنجر) حکایت از تأثیرگذاری

این مولفه دارد. بر این اساس راهبرد سیاست خارجی ایران را نمی‌توان فارغ از قدرت‌ها و اتحادها و ائتلاف‌های جهانی تدوین کرد، بلکه همواره باید راهبرد سیاست خارجی متناسب با نظم و ساختار جهانی تقریری دگرباره بیابد.

روی هم رفته زیست جهان موجب ثبات و خطی‌شدن فرآیندهای سیاست خارجی می‌شود. این از یکسو امکان تعامل در عرصه سیاست خارجی را افزایش می‌دهد اما از سوی دیگر امکان ابتکار عمل در «لحظات بحران» را از تصمیم‌گیرنده می‌ستاند. در مجموع زیست جهان امکان کشمگری در عرصه سیاست خارجی را قاعده‌مند و دستوری می‌سازد و به نوعی نقش ساختار را در مقابل سوژه/کارگزار بر عهده می‌گیرد.

۳. پیوند ناگسستگی آگو/من استعلایی و زیست جهان در پدیدارشناسی هوسرل هر چند می‌تواند مبنایی منطقی از فهم کیفیت کنش‌گری در سیاست خارجی ایران باشند، لکن نمی‌توانند مبنا و منطق روابط کشور ایران با سایر کشورها را در عرصه سیاست خارجی شرح دهند. به بیان دیگر این پرسش مطرح است که ملاک و قاعده پدیدارشناختی تعامل و روابط ایران با سایر دولت و بازیگران نظام جهانی را چه چیزی تعیین می‌کند؟ اینجاست باید مفهوم پدیدارشناختی «بین‌الذهانیت» به بازی گرفته شود.

زیست جهان گستره ارزش‌ها، قواعد و دانش‌های مشترک است که امکان زندگی را با خود به ارمغان می‌آورد. در واقع زیست جهان بنیاد روابط اجتماعی/انسانی پایدار است. اما نباید پنداشت که زیست جهان به خودی خود از مکانیزمی برخوردار است که می‌تواند همگان رو حول خود گرد آورد. زیست جهان هر چند گستره معانی و فرهنگ مشترک انسان‌هاست، لکن آنچه امکان اشتراک‌گذاری این ارزش‌ها و دانش‌های مشترک را فراهم می‌آورد و تولید معنا و تجربه زیسته مشترک می‌کند، فرآیندی است که بین‌الذهانیت نامیده می‌شود.

بین‌الذهانیت به اشتراک‌گذاری ارزش‌ها قواعد و دانش‌ها و تولید آگاهی مشترک است. از این منظر زیست جهان، جهانی بین‌الذهانی است که ساختار بنیادی واقعیت آن بین انسان‌هایی که در یک زمینه و بافت فرهنگی با همدیگر ارتباط دارند، مشترک است (هابرماس، ۱۳۹۲: ۵۲۱). در واقع جهان برای سوژه‌های متفاوت به انحای مختلف ظاهر می‌شود، زیرا نمودهای که هر سوژه از جهان دارد، وابسته به بدن و ادراکات حسی اوست. اما در تجربه بین‌الذهانی، سوژه‌ها در تفاهم متقابل قرار می‌گیرند و به وحدتی دست می‌یابند که همان چیز عینی است. از این جهت هوسرل ملاک عینیت را هم اشتراک بین‌الذهانی می‌داند که در گستره‌ای به نام زیست جهان امکان‌پذیر

می‌شود (کوکب، ۱۳۹۱: ۹). بدین ترتیب بین‌الذهانیت فرآیند ظهور آگاهی مشترکی است که امکان تعامل و روابط انسانی را میسر می‌سازد. بین‌الذهانیت جغرافیایی از زبان، آگاهی و معنای مشترک است، به گونه‌ای که اتفاق نظر بر سر تفسیر و ادراک واقعیت را به وجود می‌آورد.

بسط مفهوم پدیدارشناختی بین‌الذهانیت در سیاست خارجی ایران پیامدهای مهمی را در پی دارد. از آن جمله می‌توان گفت به میزانی که یک دولت بتواند بر تفسیر و ادراک واقعیت‌های سیاسی با سایر دولت‌ها به اشتراک نظر برسد می‌تواند سایر کشورها را با خود همراه سازد و امکان روابط صلح‌آمیز و پایدار را به وجود آورد. در واقع مبنای تعامل و روابط در سیاست خارجی ایران ایجاد ارزش‌ها، قواعد و دانش‌های مشترک با سایر دولت‌ها است.

مادامی که نتوان جغرافیای مشترکی از معانی و آگاهی سیاسی بین خود و سایر دولت‌ها ایجاد کند، امکان تعامل و روابط پایدار میسر نیست. بین‌الذهانیت در سیاست خارجی به معنای جغرافیای مشترکی از آگاهی است که منجر به اتفاق نظر مسائل سیاست خارجی می‌شود. بنابراین به میزانی که دولتی بتواند گستره وسیع‌تری از بین‌الذهانیت را با سایر کشورها تجربه کند، امکان موفقیت آن بیشتر است. به بیان دیگر یک دولت در سیاست خارجی باید بتواند به «زبان مشترک» با دولت‌های رقیب دسترسی یابد.

از این جهت سیاست خارجی ایران آنجایی که توانسته امکان تعامل را ایجاد کند به معنای ایجاد گستره‌ای از بین‌الذهانیت بود. به عنوان مثال در توافق هسته ایران و غرب توانسته‌اند به جغرافیای مشترکی از آگاهی در باب مسئله مورد نظر دسترسی یابند. در واقع آنچه امکان تعامل و در نتیجه امکان حل مسئله هسته‌ای ایران را ممکن ساخت، در وهله توافق بر سر معانی و اشتراکات ذهنی بود که نسبت به مسئله‌ای عینی داشتند. مثال دیگری که می‌توان در اینجا عنوان کرد روابط ایران با کشورهای همسایه است. ایران به دلیل گستره‌ای از ارزش‌ها و قواعد مشترک توانسته است امکان تعامل با همسایگان خود را میسر سازد با این حال همین ارزش‌ها و قواعد متعارض امکان ایجاد اشتراک نظر با کشوری چون عربستان را دشوار ساخته است. بدین منظور مجریان سیاست خارجی ایران به منظور رفع مناقشات سیاسی با عربستان ابتدا می‌بایستی به یک آگاهی و زبان مشترک در مسائل مورد اختلاف دسترسی یابند. پیش شرط ایجاد عینیتی به نام صلح و تعامل و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز ایجاد بین‌الذهانیتی است که بتوان بر سر مسائل مختلف به اجماع و اشتراک نظر دسترسی پیدا کرد. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود نقش عنصر مهمی به نام قدرت در سیاست خارجی است.

اینکه چه نوع رابطه‌ای میان بین‌الذهانیت و قدرت کشورها وجود دارد؟ حقیقت آن است که کشورها به تناسب قدرتی که از آن برخوردارند تلاش می‌کنند به گستره بین‌الذهانیت میان خود و دولت‌های رقیب و متخاصم تشکل ببخشند. به بیان دیگر به واسطه قدرت خود در پی تحمیل ارزش‌ها، قواعد و احکام دستوری خود و مشروعیت بخشی به آنها به عنوان عناصر بین‌الذهانی است.

بدین ترتیب سیاست خارجی ایران محصول تجمیع قدرت ملی و امکان شکل‌دهی به بین‌الذهانیت در نظم سیاسی منطقه‌ای و نظم سیاسی جهانی است. از این منظر به نظر می‌رسد ایران در نظم سیاسی منطقه‌ای در پی فرآیند هژمونیک‌سازی و مشروعیت بخشی به انگاره‌ها، آگاهی، ارزش‌ها و قواعد خود به واسطه ابزار قدرت است. با این حال، نباید پنداشت قدرت ماهیتی پیشینی بر شکل‌گیری فضای بین‌الذهانی در سیاست خارجی است. بلکه مجریان سیاست خارجی می‌تواند با تقریر آگاهانه استراتژی سیاسی خویش فضای قدرت محور سیاست خارجی و روابط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار دهند. به عنوان مثال در تقابل برجامی ایران و امریکا، ایران توانسته است نه از قدرت سیاسی بلکه به واسطه ایجاد فضای بین‌الذهانی بر سر محورهای اختلاف، موضع‌گیری‌های اتحادیه اروپا را به نفع خویش تلطیف سازد.

روی هم رفته سیاست خارجی ج.ا. ایران محصول نظام خاصی از ادراک و آگاهی ایرانی از جهان است. از همین رو به منظور فهم کنش‌گری سیاست خارجی ایران ابتدا باید بنیادهای آگاهی پدیدارشناختی ایران از جهان خویش و از جهان بیرون فهم شود. به بیان ساده‌تر «منطق کنش» و «نظام رفتاری» ج.ا. ایران مبتنی بر آگاهی و ادراک آن از خویشتن خویش و جهانی که در آن است، قرار دارد. با این حال آگاهی پدیدارشناختی ایران به خودی خود قابل درک نیست، بلکه باید به بستر این آگاهی که زیست جهان ایرانی است رجوع شود. در واقع آگوی تصمیم‌گیرنده در زیست جهانی می‌اندیشد و عمل می‌کند که از آن‌گیزی نیست و زیست جهان لاجرم منطق ساختاری خویش را بر آگاهی آگو (سوژه) می‌افکند.

نتیجه‌گیری

پدیدارشناسی همانطور که هوسرل تأکید می‌کند بیش از آنکه فلسفه و نظریه‌ای برای ساماندهی به جهان باشد، یک «روش اندیشیدن» جهت مواجهه حقیقی با واقعیت جهان است. با این حال پدیدارشناسی هم، همانند اندیشه‌هایی که غلظت فلسفه آن متراکم بود، توانسته است تأثیر

خود را در گستره علوم انسانی ایجاد کند به نحوی که امروزه پدیدارشناسی در حوزه جامعه‌شناسی و روانشناسی رویکردی معمول است.

پدیدارشناسی اخیراً هم توانسته است در تحلیل سیاست جای پای در میان سایر رویکردها برای خود باز کند و تبدیل به سبک فکری متفاوتی در حوزه اندیشه سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و روانشناسی سیاسی شده است. به عنوان مثال پدیدارشناسی توانسته است به واسطه مفهوم زیست جهان از یکسو در مقابل تعاریف پوزیتیویستی و تجربی از سیاست ایستادگی مقاومت کند و از سوی دیگر در مقابل رویکردهای قد علم کرده است که گستره موسع و فراخ سیاست را در مفهوم تنگ قدرت تحلیل برده‌اند و به نوعی حیثیت سیاست را به قدرت تقلیل دادند.

پدیدارشناسی همچنین به واسطه مفهوم زیست جهان توانسته است در برهه‌ای که از «پایان سیاست» سخن به میان می‌آید، در مقابل این تفکر ایستادگی کند و فراخونی مجدد برای بازآفرینی سیاست در ساحتی باشد که مغفول و مهجور تفکر سیاسی رایج قرار گرفته است: زندگی و آگاهی رومزه؛ در واقع پدیدارشناسی و به طور مشخص پدیدارشناسی هوسرل با تأکید بر آگاهی و عیان‌سازی حوزه زندگی روزمره در مقابل لایه‌های پیچ در پیچ و عمیق نظام‌های فلسفی طرحی نو از نحوه نگاه به جهان ارائه داده است.

فراتر از این، پدیدارشناسی مانیفست آگاهی و نظام شناختی دگرگون تفسیر می‌شود، چرا که بر خلاف فلسفه‌های مدرن، آگاهی و آنچه آگاهی معطوف به آن است را فارغ از هم نمی‌داند، بلکه این دو در ساحت پدیدارشناسی هستی در هم تنیده‌ای دارند و یکی بی‌وجود دیگری دوام نیابد. پدیدارشناسی و به طور مشخص پدیدارشناسی هوسرل به فراسوی دوگانگی‌های معرفتی مدرن سیر می‌کند و از استراتژی متفاوتی از فرآیند آگاهی به جهان پرده بر می‌دارند. پدیدارشناسی همچنین تفسیر متفاوتی از روابط و جهان اجتماعی انسان‌ها ارائه داده است، به گونه‌ای «اجتماع» و «جامعه» نه محصول «نگرش فرد» یا «ساختار» بلکه محصول فرآیند بین‌الذهانیت می‌داند. به بیان دیگر عینیت اجتماعی و فردیت انسان‌ها در بین‌الذهانیت است که امکان‌پذیر می‌شود.

کارایی، ظرافت‌ها و تحلیل‌های عمیق پدیدارشناسی در حوزه اندیشه و جامعه‌شناسی سیاسی نگارندگان را بر آن داشته است تا به صرافت بسط تئوریک و مفهومی پدیدارشناسی در حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی بيفتند. پیرو این بحث هدف این پژوهش بررسی امکان‌های تحلیل پدیدارشناختی حوزه سیاست خارجی کشورها و امکان کاربست آن در حوزه سیاست

خارجی ایران بوده است. بدین منظور ابتدا به بنیادهای فلسفی و روش شناختی پدیدارشناسی پرداخته شد، سپس امکانیت کاربری پدیدارشناسی در سیاست خارجی توضیح داده شد و در نهایت تلاش شد با نگاه به سیاست خارجی ایران ظرفیت‌های واقعی پدیدارشناسی در تحلیل سیاست خارجی محک زده شود.

پدیدارشناسی نه تنها به مثابه «فرانظریه^۱» می‌تواند به نقد و تحلیل نظریه‌های رایج در باب سیاست خارجی و روابط بین‌الملل مطرح باشد بلکه به واسطه تأکید بر ساخت اجتماعی (زیست جهان) دولت‌ها (بستری که تفکر و راهبرد سیاست خارجی در آن شکل می‌گیرد)، بین‌الذهانیت به عنوان راهبرد تعامل و روابط میان دولت و همچنین به واسطه تأکید بر آگاهی اگو (سوژه تصمیم‌گیرنده و تصمیم‌ساز) می‌تواند به عنوان منبعی تئوریک مبنای کنش‌گری دولت‌ها قرار گیرد. پدیدارشناسی هم نظریه فهم و شناخت سیاست خارجی است و هم نظریه‌ای برای عمل در ساحت سیاست خارجی. پدیدارشناسی در موضع نظریه شناخت با استراتژی تعلیق و اپوخه به سراغ تحلیل، بازیافت و ادراک واقعیت پدیداری سیاست خارجی می‌رود و در موضع نظریه عمل به واسطه تأکید بر ساحت بین‌الذهانیت میان دولت‌ها به تصمیم‌گیرندگان این مجال را می‌دهد که با شناخت عناصر و جغرافیای مشترکی از آگاهی با دولت هدف مبنای تعامل و رفتار سیاسی معقولانه را ایجاد کند. روی هم رفته نگارندگان در باب قابلیت‌های کاربری پدیدارشناسی در عرصه سیاست خارجی به این نتیجه رسیدند که:

۱. پدیدارشناس با فرآوری از درک مدرن از اگو/من استعلایی از یکسو و استراتژی متفاوت شناخت و آگاهی تحلیل واقع‌بینانه‌تری از سیاست خارجی ارائه می‌دهد. زیرا رویکردهای پوزیتیویستی و تجربی به سیاست خارجی بر خلاف پدیدارشناسی آگاهی را فارغ از «مسئله واقعیت» تحلیل می‌کردند این در حالی است که در پدیدارشناسی سوژه به خودی خود از آگاهی برخوردار نیست، بلکه به واسطه امر بیرونی امکان شناخت و در نتیجه امکان تصمیم‌گیری می‌یابد. به بیان دیگر آگاهی فارغ از پروبلماتیک به وجود نمی‌آید، بلکه مشکله و پروبلماتیک در مرکز آگاهی و شناخت قرار دارد. این مهم موجب می‌شود سوژه درک واقعی‌تر از بحران‌ها، ساختارها و محیط سیاست خارجی داشته باشد.

۲. پدیدارشناس با دریافت زیست جهان بر سوژگی اگو/من استعلایی تأکید نمی‌کند، بلکه به واسطه تأکید بر زیست جهان در قوام یافتن اگو به نوعی به تأثیر قواعد و ساختار محیط ملی،

منطقه‌ای و جهانی می‌پردازد. در حقیقت زیست جهان بستری است که سوژه در آن می‌اندیشد، به واسطه آن آگاهی می‌یابد و عمل می‌کند. بدین منظور و برای نشان دادن تأثیر زیست جهان بر سیاست خارجی به تحلیل زیست جهان ایران در سه سطح ملی و منطقه‌ای و جهانی پرداخته شد. و تأکید کردیم که مجریان سیاست خارجی ایران نمی‌توانند فراتر از زیست جهان سه‌گانه در ساحت سیاست خارجی دست به تصمیم‌گیری بزنند. در واقع زیست جهان قواعد و دانش‌های مشترکی است که سوژه تصمیم‌گیرنده را گریزی از آنها نیست و لاجرم در بند و کمند آن گرفتار می‌آید.

۳. پدیدارشناس با انکشاف ساحتی به نام بین‌الذهانیت به چگونگی تعامل دولت در سیاست خارجی دست یافته است. در واقع بین‌الذهانیت جهان سومی است که در جهان‌های متفاوت دولت‌ها امکان ارتباط، هم‌زیستی و صلح را ممکن می‌سازد. به تناسب گستره بین‌الذهانیت در سیاست خارجی دولت‌ها در اشتراک مساعی قرار می‌گیرند. البته همانطور که شرح داده شد پدیدارشناس از منطق اجتناب‌ناپذیر قدرت در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی غافل نیست و معتقد است دولت‌ها به میزان قدرت خود به بین‌الذهانیت و در نتیجه به نحوه تعاملات میان خود تشکل و عینیت می‌بخشند.

بررسی امکان‌های تحلیل پدیدارشناختی از سیاست خارجی دولت‌ها همه هدف این مقاله نبوده است بلکه در کنار این موضوع نگارندگان تلاش داشتند به کاربرست نظریه پدیدارشناختی سیاست خارجی در حوزه سیاست خارجی ج.ا.ایران بپردازد. همان‌گونه که در بخش آخر فهم پدیدارشناختی سیاست خارجی ج.ا.ایران توضیح داده شد، مبنای کنش و رفتار سیاسی ج.ا.ایران در عرصه سیاست بر اساس ادراک و آگاهی پدیدارشناختی از جهان بنا نهاده شده است. البته آگاهی ما فارغ از زیست جهان ما قوام نیابد و از همین رو «فهم کنش و رفتار ما» منوط به «فهم آگاهی ما از جهان» بنا نهاده شده است و فهم آگاهی ما از جهان منوط به «فهم زیست جهان ما» است. هر چند نباید از یاد برد که زیست جهان و آگاهی مصون از استعمارگری و اشغال‌گری قدرت نیستند و قدرت فراتر از هر پدیداری خود را بر روابط میان دولت‌ها بار می‌کند. با این حال، این به معنای انکار نقش آگاهی و زیست جهان که موجبات شکل‌گیری بین‌الذهانیت میان دولت‌ها (مبنای تعامل و رفتار سیاسی دولت‌ها) را فراهم می‌آورند، نیست.

منابع

الف - فارسی

- اسلامی، روح الله، (۱۳۹۳)، «پدیدارشناسی تکنیک‌های امام علی (ع) برای صلح»، فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر، دوره ۵، شماره ۱۳.
- _____، (۱۳۹۵)، «پدیدارشناسی صلح در اندیشه انقلاب اسلامی ایران»، فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام، دوره ۳، شماره ۹.
- ذوالفقاریان، فاطمه، (۱۳۹۰)، «پدیدارشناسی الزامات دیپلماسی اسلامی»، فصلنامه سیاست خارجی، دوره ۲۵، شماره ۱۰۰.
- براون، استوارت و همکاران، (۱۳۸۶)، صد فیلسوف قرن بیستم، ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی، تهران: نشر ققنوس.
- بشیریه، حسین، (۱۳۷۶)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، تهران: نی.
- بیلیس، جان، اسمیت، استیو، (۱۳۸۳)، جهانی شدن سیاست؛ روابط بین‌الملل در عصر نوین، تهران: ابرار معاصر.
- حیاوی، فهد، (۱۳۹۰)، «ارتباط میان ذهنی در زیست جهان پدیدارشناسی هوسرل»، مجله پژوهش‌های فلسفی، دوره ۸، شماره ۸، شماره ۱.
- خاتمی، محمود، (۱۳۹۱)، مدخل فلسفه غربی معاصر، تهران: نشر علم.
- دارابی، علی، (۱۳۸۸)، «رویکرد پدیدارشناسی در تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، دوره ۱، شماره ۵.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، (۱۳۹۴)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر سمت.
- شوترز، آلفرد، (۱۳۷۱)، «چند مفهوم اصلی پدیدارشناسی»، ترجمه یوسف اباذری، مجله فرهنگ، شماره ۱۱.
- کالینیکوس، آکس، (۱۳۸۴)، درآمدی تاریخی بر نظریه اجتماعی، ترجمه اکبر معصومیگی، تهران: آگه.
- کوکب، سعیده، (۱۳۹۱)، «تقویم پدیده شناختی هوسرل؛ اشتراک بین الاذهانی و مسئله عینیت و حقیقت»، نشریه فلسفه، شماره ۲.
- گریفیتس، مارتین و همکاران، (۱۳۹۳)، پنجاه متفکر بزرگ روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- گریفیتس، مارتین، (۱۳۹۱)، نظریه روابط بین‌الملل برای سده بیست و یکم، ترجمه علیرضا

- طیب، تهران: نشر نی.
- معینی علمداری، جهانگیر، (۱۳۹۴)، *زیست جهان و اهمیت آن برای نظریه سیاسی*، تهران: رخ داد نو.
 - معینی علمداری، جهانگیر، (۱۳۸۷)، «درآمدی بر مطالعه پدیدارشناختی تاریخ ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، دوره ۷، شماره ۳۶.
 - مولایی، عبدالله، (۱۳۹۰)، *پدیدارشناسی هویت سیاسی اتحادیه اروپا*، پایان نامه دکتری: دانشگاه علامه طباطبایی.
 - نقیب زاده، احمد، فاضلی حیب الله، (۱۳۸۵)، «درآمدی بر پدیدارشناسی به مثابه روش علمی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال اول، شماره ۲.
 - نوالی، محمود، (۱۳۶۹)، «پدیدارشناسی چیست؟»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۳۵ و ۱۳۶.
 - هابرماس، یورگن، (۱۳۹۲) *نظریه کنش ارتباطی*، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز.

ب- انگلیسی

- Husserl, Edmund, (1991), *On the Phenomenology of the Internal Time*, Dordrecht, Kluwer Academic Publishers.
- Hummond, Michel, (1991), *Understating Phenomenology*, Oxford: Blackwell.
- Holsti, K. J, (1982), *International Politics: A Framework for Analysis*; New Jersey: Prentice-Hall International.
- Jack C. Plano & Roy Olton, (1988), *The International Relations Dictionary*, Fourth Edition, New York: Longman.
- Follesdal, Dagfinn, (1988), *Husserl on Evidence and Justification*, In Robert Sokolowski, ed. Edmund Husserl and Phenomenological Tradition.
- Smith, David, Woodruff, (2007), *Husserl*, London: Routledge.
- Odysseos, Louiza, (2010), *Deconstructioning the Modern Subject: Method and Possibility in Martin Heidegger's Hermeneutics of Facticity*, In Cerwyn Moore and Chris Farrands, eds, *International Relations Theory and Philosophy: Interpretive Dialogues*, London: Routledge.
- Pettman, Ralph, (2008), *Intending the World: A Phenomenology of International Affairs*, Melbourne: Melbourne University Press.
- Held, Klaus, (2012), *Towards a phenomenology of the Political World*, The Oxford Handbook of Contemporary Phenomenology.